



ویژه نامه
شهادت امام حسن عسکری علیه السلام



شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ویژه نامه



شناخت مختصری از زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

ابومحمد، حسن بن علی العسکری، معصوم سیزدهم و امام یازدهم شیعیان؛ به امام حسن عسکری علیه السلام معروف است. شیعیان وی را با پدرش (علی نقی)، امامین عسکریین می خوانند، زیرا در شهر نظامی سامراء (عسکر)، زیر نظر خلفای عباسی بودند.

اکثر منابع شیعه دوازده امامی، تولدش را در ربیع الاول ۲۳۰ هجری، نوامبر ۸۴۴ میلادی اعلام می کنند. اما کلینی در کتاب اصول کلینی، آن را در رمضان ۲۳۲ هجری، آوریل ۸۴۷ میلادی ذکر می کند. او در مدینه به دنیا آمده و نام مادرش ام ولد معروف به حدیث است. برخی منابع، نام او را سلیل و برخی دیگر، سوسن نقل کرده اند. این بانوی پاکیزه، که در عصر خویش از بهترین زنان عالم بوده و مفتخر به همسری ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، در ولایت خویش پادشاه زاده بود. امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: «سلیل، دور از هر آفت، پلیدی و آلودگی است». [شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۳۵ - طبرسی، همان کتاب، ص ۳۶۶].

نام، القاب و کنیه

نامش حسن، کنیه وی ابومحمد و القابش صامت، زکی، خالص، نقی، هادی، رفیق است او در بین شیعیان به ابن الرضا (امام هشتم شیعیان) معروف بود. وی همانند پدرش لقب عسکری داشت و این لقب از عسکر سامرا گرفته شده است.

سیره امام حسن عسکری علیه السلام

سیره عملی امام

امام حسن عسکری علیه السلام نیز همچون پدران بزرگوار خویش کوشش می کرد سیره او به صورت تمام و کمال احیاگر سنت خدا و رسول او باشد. سیره عملی این بزرگوار نیز نشانگر تلاش بی وقفه و خستگی ناپذیر این امام همام علیه السلام در جهت برپایی و دست یابی به این هدف مهم می باشد. که اینک به بخشی از سیره عملی امام علیه السلام می پردازیم.

محمد بن حمزه سروری گفت: نامه ای توسط ابوهاشم داود بن هاشم جعفری که با من دوست بود برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم. چون خیلی دست تنگ شده بودم درخواست کردم دعا بفرمایید شاید خداوند وسعتی به من عنایت کند جواب نامه به وسیله ابو هاشم از طرف حضرت رسید.

امام علیه السلام نوشته بود:

«خداوند ترا بی نیاز کرد، پسر عمویت یحیی بن حمزه از دنیا رفت، مبلغ صد هزار درهم به تو ارث می رسد، در آتیه نزدیکی برایت می آورند. خدا را سپاسگزاری کن ولی متوجه باش از روی اقتصاد و میانه روی زندگی کنی مبادا اسراف نمایی زیرا اسراف عملی شیطانی است».

بعد از چند روز شخصی از حران آمد اسنادی مربوط به دارایی پسر عمویم به من تحویل داد. در نامه ای که به آن ها ضمیمه بود اطلاع داده بودند یحیی بن حمزه در فلان تاریخ فوت شده است.

تاریخ فوت او مطابق با روزی بود که ابوهاشم نامه حضرت عسکری علیه السلام را به من رسانید. تنگدستی ام برطرف شد حقوق خدایی که در آن مال بود خارج نموده به اهلش رسانیدم و نسبت به برادران دینی خود کمک هایی نیز کردم. پس از آن مطابق دستور امام علیه السلام از روی اقتصاد به زندگی خود ادامه دادم. [بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۵]

ابوجعفر محمد بن عیسی می گوید: یک بار در مسجد زبید واقع در بازار شهر

سامرا جوانی را مشاهده کردم که می گفتند هاشمی و از فرزندان موسی بن عیسی است. من مشغول نماز شدم وقتی سلام نماز را دادم همان جوان هاشمی رو به من کرد و گفت: من قمی هستم ولی هم اکنون در کوفه در جوار مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می کنم. او به من گفت: آیا خانه موسی بن عیسی را در کوفه می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: من پسر او هستم.

گفت: پدرم برادرانی دارد و برادر بزرگتر مال فراوانی جمع کرده و برادر کوچکتر محروم از مال دنیا است، یک روز برادر کوچکتر به خانه برادر بزرگتر رفته و ششصد دینار از او به سرقت برده است. برادر بزرگتر می گفت که به محضر امام حسن عسکری علیه السلام مشرف می شوم و از آن حضرت می خواهم که با برادر کوچکترم از روی مهر و لطف صحبت کند شاید مال مرا به من برگرداند زیرا آن امام علیه السلام بزرگوار بیان و کلام شیرینی دارد و می تواند روی او اثر بگذارد. ولی هنگام سحر منصرف شدم از این که به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برسم و گفتم که به سراغ (أسباس ترکی) هم صحبت جناب سلطان می روم و شکایتم را به او می رسانم!

برادر بزرگتر می گوید همین که برأسباس ترکی وارد شدم دیدم که مشغول قماربازی است به کناری نشستم و انتظار کشیدم تا بازیش تمام شود که ناگاه پیام آور امام حسن عسکری علیه السلام به نزد من آمد و گفت: دعوت مولایت را اجابت کن. از جا برخاستم و همراه پیام آور به محضر امام علیه السلام مشرف شدم. امام علیه السلام فرمود: چه شد که اول شب از ما حاجت داشتی و در هنگام سحر رأیت عوض شد. برخیز و برو که آنچه را برادرت از مالت برده برایت آورده و درباره او شک نکن و با او به نیکی رفتار کن و مقداری هم به او عطا بنما و اگر بنا داری چیزی به او ندهی او را نزد ما راهنمایی کن تا ما به او کمک کنیم وقتی از خدمت امام علیه السلام مرخص شدم غلام خویش را ملاقات کردم که خبر از آوردن کیسه پول هایم داد. [کمال الدین، ج ۲، ص ۱۹۴]

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام آمدم و می خواستم از آن حضرت نقره ای بگیرم و انگشتری بسازم و به آن تبرک بجویم، نشستم و فراموشم شد چون درخواستم بروم، امام علیه السلام انگشتری به من داد و فرمود: نقره می خواستی ما انگشتر دادیم، نگین و اجرت ساختن آن را سود کردی! گوارایت باد ای ابوهاشم!

گفتم: سرور من، گواهی می دهم تو ولی خدا و امام من هستی که اطاعتت را جزو دینم می دانم. فرمود: خدا ترا پیامرزد ای ابوهاشم. [اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۲ و بحار، ج ۵۰، ص ۲۵۴]

اسماعیل بن محمد می گوید: کنار خانه امام حسن عسکری علیه السلام نشستم، وقتی آن بزرگوار بیرون تشریف آوردند جلو رفتم و از فقر و نیازمندی خویش شکایت کردم و قسم یاد نمودم که حتی یک درهم ندارم!

امام علیه السلام فرمود: قسم یاد می کنی در حالی که دویست دینار در خاک پنهان کرده ای؟ و فرمود: این را برای آن نگفتم که به تو عطایی ندهم، به غلام خود رو کرد و فرمود: آنچه همراه داری به او بده.

غلام صد دینار به من داد، خدای متعال را سپاس گفتم و بازگشتم، آن حضرت علیه السلام فرمود: می ترسم آن دویست دینار را وقتی که بسیار نیازمند آنی از دست بدهی.

من سراغ دینارها رفتم و آن ها را در جای خود یافتم، جایشان را عوض کردم و طوری پنهان ساختم که هیچ کس مطلع نشود، از این قضیه مدتی گذشت، به دینارها نیازمند شدم، سراغ آن ها رفتم چیزی نیافتم، بر من بسیار گران آمد، بعداً فهمیدم پسر من جای آن ها را یافته و دینارها را برداشته و برده است و



شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ویژه نامه



ابن الرضا علیه السلام معروف است. شگفتی من بیشتر شد. پیوسته آن روز نگران و در اندیشه بودم تا شب شد، عادت پدرم این بود که پس از نماز عشا می نشست و گزارش ها و اموری را که لازم بود به سمع خلیفه برساند رسیدگی می کرد، وقتی نماز خواند و نشست آمدم و نشستم، کسی پیش او نبود، پرسید: احمد! کاری داری؟

گفتم: آری پدر، اگر اجازه می دهی بگویم؟

گفت: اجازه داری. گفتم: پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین بزرگداشت و احترامی نمودی و در سخنت به او فدایت شوم می گفتمی و خودت و پدر و مادرت را فدای او می ساختی!

گفت: پسر! او امام رافضیان، حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن الرضا علیه السلام است.

آن گاه اندکی سکوت کرد، من نیز ساکت ماندم، سپس گفت: پسر، اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون رود کسی از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و این به جهت فضیلت و عفت و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی او است. اگر پدر او را می دیدی مردی بزرگوار و با فضیلت را دیده بودی.

با این سخنان اندیشه و نگرانیم بیشتر و خشمم نسبت به پدرم افزوده شد. دیگر مهمی جز آن نداشتم که درباره امام علیه السلام پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم. از هیچ يك از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد، درباره امام علیه السلام سؤالی نکردم مگر آن که او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی و والایی یافتیم و همه از او به نیکی یاد می کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می شمردند، بدین گونه مقام امام علیه السلام نزد من عظمت یافت زیرا هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر آن که در مورد او به نیکی سخن می گفت و او را می ستود. [ارشاد مفید، ص ۳۱۸ و ۳۲۲]

امام حسن عسکری علیه السلام برای علی بن حسین بن بابویه قمی که از بزرگان فقه های شیعه محسوب می شود نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است، سر انجام نیکو برای پرهیزکاران و بهشت برای یکتاپرستان و آتش برای کافران خواهد بود، و ستیزه و تجاوز جز بر ستمکاران نیست، و خدایی جز الله که بهترین آفرینندگان است نمی باشد، و درود و رحمت خدا بر بهترین آفریدگانش محمد و خاندان پاک او باد.

بعد از حمد و ثنای الهی، ترا ای بزرگمرد و مورد اعتماد و فقیه پیروان من، ابوالحسن علی بن حسین قمی، که خدایت به آنچه رضای اوست موفق فرماید و از نسلت فرزندان شایسته برآورد، سفارش می کنم به پرهیزکاری در پیشگاه خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات زیرا نماز کسی که زکات نمی پردازد پذیرفته نمی شود و به تو سفارش می کنم که از خطای مردم درگذری، و خشم خویش فروبری، و به خویشاوندان صله و رسیدگی نمایی، و با برادران مواسات کنی، و در رفع نیازهای آنان در سختی و آسایش بکوشی، و در برابر نادانی و بی خردی افراد بردبار باشی و در دین ژرف نگر و در کارها استوار و با قرآن آشنا باشی، و اخلاق نیکو پیشه سازی و امر به معروف و نهی از منکر کنی، خدای متعال می فرماید: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَتِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» [سبأ، ۱۱۴]

در بسیاری از سخنانشان با هم خیری نیست مگر کسی که به صدقه دادن یا نیکی کردن یا اصلاح میان مردم فرمان دهد.

چیزی از آن ها به دست من نرسید و همان طور شد که امام علیه السلام فرموده بود. [احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۷۰]

چند نفر از بنی عباس بر صالح بن وصیف وارد شدند در حالی که وی امام حسن عسکری علیه السلام را زندانی کرده بود و به او گفتند که بر آن حضرت علیه السلام سخت بگیر و هر چه می توانی او را در تنگنا قرار بده! صالح در پاسخ گفت: من دو نفر از بدترین اشخاص را مأمور امام علیه السلام کرده ام ولی هم اکنون آن دو اهل نماز و روزه شده اند و در عبادت به مقامی بزرگ نائل گشته اند.

آل عباس از صالح خواستند که آن دو را بیاورند. پس از حضور آن دو، آن ها را تهدید و توبیخ کردند که چرا بر امام علیه السلام سختگیری نمی کنید؟ گفتند چه بگوئیم در حق کسی که روزها را روزه می گیرد و شب ها را تا به صبح مشغول به عبادت است، با کسی حرف نمی زند و به چیزی جز عبادت مشغول نیست و هر وقت بر ما چشم می اندازد بدن ما می لرزد و چنان می شویم که مالک نفس خویش نیستیم. آل عباس پس از شنیدن این مسائل در کمال خجلت و ذلت رفتند. [ارشاد مفید، ص ۳۲۴]

احمد بن عبید الله بن خاقان متصدی اراضی و خراج قم بود، روزی در مجلس او سخن از علویان و عقاید آن ها به میان آمد. احمد بن عبید الله که خود از ناصبیان سرسخت و منحرف از اهل بیت علیهم السلام بود ضمن صحبت گفت:

من در سامرا، کسی از علویان را همانند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا امام حسن عسکری علیه السلام در روش و وقار و عفت و نجابت و فضیلت و عظمت در میان خانواده خویش و میان بنی هاشم، ندیدم و نشناختم، خاندانش او را بر بزرگسالان و محترمان خود مقدم می داشتند و در نزد سران سپاه و وزیران و عموم مردم نیز همان وضع را داشت. به یاد دارم روزی نزد پدرم بودم، دربانان خبر آوردند ابو محمد بن الرضا امام حسن عسکری علیه السلام آمده است.

پدرم به صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود، من از این که دربانان نزد پدرم از امام علیه السلام به کینه و احترام یاد کردند شگفت زده شدم زیرا نزد پدرم جز خلیفه یا ولیعهد یا کسی را که خلیفه دستور داده باشد از او به کینه یاد کنید، به کینه یاد نمی کردند، آن گاه مردی گندمگون، خوش قامت، خوشرو، نیکو اندام، جوان و با هیبت و جلال وارد شد.

چون چشم پدرم بر او افتاد برخاست و چند گام به استقبال رفت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین کرده باشد، با او دست در گردن آورد و صورت و سینه او را بوسید و دست او را گرفت و او را بر جای نماز خود نشانید و خود در کنار او رو به او نشست و با او به صحبت پرداخت. در ضمن صحبت به او فدایت شوم می گفت. من از آنچه می دیدم در شگفت بودم، ناگهان دربانی آمد و گفت: (موفق عباسی) آمده است و معمول این بود که چون موفق می آمد پیشتر از او دربانان و نیز فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله درب خانه تا مجلس پدرم در دو صف می ایستادند و به همین حال می ماندند تا موفق بیاید و برود.

پدرم پیوسته متوجه ابو محمد علیه السلام بود و با او گفت و گو می کرد تا آن گاه که چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد، در این موقع به آن حضرت علیه السلام گفت: فدایت شوم اگر مایلید تشریف ببرید. به دربانان خود گفت او را از پشت دو صف ببرند تا موفق او را نبیند، امام علیه السلام برخاست و پدرم نیز برخاست و با او دست در گردن آورد، و امام علیه السلام رفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وه این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کینه یاد کردید، و پدرم با او چنین رفتاری داشت؟

گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی علیه السلام می گویند و به



شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ویژه نامه



اجازه سؤال می دهد، بگو: اگر گوینده قرآن نزد تو آید، آیا احتمال می دهی که منظور او از گفتارش معانی دیگری غیر آن باشد که تو پنداشته ای؟ خواهد گفت: امکان دارد، چون او اگر به مطلبی توجه کند می فهمد و درک می کند. هنگامی که جواب مثبت داد بگو: از کجا اطمینان پیدا کرده ای که مراد و منظور قرآن همان است که تو می گویی؟! شاید گوینده قرآن منظوری غیر از آنچه تو به آن رسیده ای داشته باشد و تو الفاظ و عبارات را در غیر معانی و مراد آن به کار میبری!

آن مرد نزد اسحاق کندی رفت، به همان ترتیب با او مهربانی کرد تا سرانجام سؤال را مطرح نمود، کندی از او خواست که سؤال خود را تکرار کند، به فکر فرو رفت، آن را بنا بر لغت محتمل بر حسب اندیشه ممکن دانست. شاگردش را سوگند داد که این سؤال از کجا برای تو مطرح شد. شاگرد گفت: چیزی بود که به خاطر رسید و سؤال کردم! گفت: ممکن نیست تو و افرادی مانند تو به چنین سؤالی راه یابند. بگو این سؤال را از کجا آوردی؟

شاگرد گفت: ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام به من چنین فرمان داد. کندی گفت: اینک درست گفתי، چنین سؤالی جز از آن خاندان نمی تواند بود. آن گاه آنچه در آن زمینه نوشته بود در آتش ریخت و سوزاند. [مناقب، ج ۴، ص ۴۲۴].

یک بار در شهر سامراء قحطی سختی روی آورد معتمد عباسی دستور داد که مردم به نماز استسقاء یعنی طلب باران برخیزند، مردم سه روز پی در پی برای نماز به مصلی رفتند و دست به دعا برداشتند ولی باران نیامد، روز چهارم جاثلیق و پیشوای اسقفان مسیحی همراه مسیحیان و راهبان به صحرا رفت و یکی از راهبان هر وقت دست خود را به سوی آسمان بلند می کرد بارانی درشت فرو می ریخت. روز بعد جاثلیق همان کار را کرد و آن قدر باران آمد که دیگر مردم تقاضای باران نداشتند، همین امر موجب شگفتی و نیز شک و تردید و تمایل به مسیحیت در میان بسیاری از مسلمانان شد. این وضع برخلاف ناگوار بود، پس به دنبال امام حسن عسکری علیه السلام فرستاد و آن گرامی را از زندان آوردند. خلیفه به امام علیه السلام عرض کرد: امت جدت را دریاب که گمراه شدند! امام علیه السلام فرمود: از جاثلیق و راهبان بخواه که فردا سه شنبه به صحرا بروند. خلیفه گفت: مردم باران نمی خواهند چون به قدر کافی باران آمده است، بنابراین به صحرا رفتن چه فایده ای دارد؟ امام علیه السلام فرمود: برای آن که انشاء الله تعالی شک و شبهه را برطرف سازم. خلیفه فرمان داد، پیشوای اسقفان همراه راهبان سه شنبه به صحرا رفتند، امام حسن عسکری علیه السلام نیز در میان جمعیت عظیمی از مردم به صحرا آمد، مسیحیان و رهبانان برای طلب باران دست به سوی آسمان برداشتند، آسمان ابری شد و باران آمد، امام علیه السلام فرمان داد دست راهب معینی را بگیرند و آنچه در میان انگشتان او است بیرون آورند، در میان انگشتان او استخوان سیاه فامی از استخوان آدمی یافتند، امام علیه السلام استخوان را گرفت و در پارچه ای پیچید و به راهب فرمود: اینک طلب باران کن. راهب این بار نیز دست به آسمان برداشت اما ابر کنار رفت و خورشید نمودار شد. مردم شگفت زده شدند، خلیفه از امام علیه السلام پرسید: این استخوان چیست؟ فرمود: این استخوان پیامبری از پیامبران الهی است که از قبور برخی پیامبران برداشته اند و استخوان پیامبری ظاهر نمی شود جز آن که باران می آید. امام علیه السلام را تحسین کردند و استخوان را آزمودند دیدند همان طور است که امام علیه السلام می فرماید.

امام علیه السلام باعث شد که رفع شبهه از جامعه مسلمین شد. خلیفه امام علیه السلام را از زندان آزاد کرد. امام علیه السلام از فرصت استفاده نمود و زمینه آزادی دیگر یاران نیز فراهم نمود. [احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۴۶۴].

از همه بدی ها و زشتی ها خودداری کن، و بر تو باد که نماز شب بخوانی، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام سفارش کرد و فرمود: «ای علی بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب و کسی که نماز شب را سبک بشمارد از ما نیست و به سیره ما عمل نکرده است. پس به سفارش من عمل کن و به شیعیان من نیز دستور بده آنچه به تو فرمان دادم همان طور عمل کنند. بر تو باد که صبر و شکیبایی ورزی و منتظر فرج باشی، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: افضل اعمال امت من انتظار فرج است. شیعیان ما پیوسته در حزن و اندوه خواهند بود تا فرزندم امام قائم عجل الله فرجه ظاهر شود، همان که پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت داد که زمین را از قسط و عدل پر می کند همچنان که از ظلم و جور پر شده است. ای بزرگمرد و مورد اعتماد من ابوالحسن! صبر کن و شیعه مرا به صبر فرمان ده، همانا زمین از آن خدا است که بندگان را وارث آن می سازد. سرانجام نیکو برای پرهیزکاران است و سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیانم باد و خدا ما را کافی است و چه خوب وکیل و مولی و یاوری است». [زندگانی امام حسن عسکری، ص ۲۸، نقل از انوارالبهیة].

فعالیت امام عسکری علیه السلام

امام عسکری علیه السلام، با وجود همه این فشارها و کنترل ها و مراقبت های بی وقفه حکومت عباسی، یک سلسله فعالیت های سیاسی و اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و مبارزه با افکار ضد اسلامی انجام می داد که در ذیل به آن اشاره می شود:

کوشش های علمی

گرچه امام عسکری علیه السلام به حکم شرائط نامساعد و محدودیت بسیار شدیدی که حکومت عباسی برقرار کرده بود، موفق به گسترش دانش دامنه دار خود در سطح کل جامعه نشد، اما در عین حال، با همان فشار و خفقان شاگردانی تربیت کرد که هر کدام به سهم خود در نشر و گسترش معارف اسلام و رفع شبهات دشمنان نقش مؤثری داشتند. «شیخ طوسی» تعداد شاگردان حضرت را متجاوز از صد نفر ثبت کرده است [رجال، ۱، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۱ هـ ق، ص ۴۲۷]. که در میان آنان چهره های روشن، شخصیت های برجسته و مردان وارسته ای مانند: احمد بن اسحاق اشعری قمی، ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، عبدالله بن جعفر حمیری، ابوعمر و عثمان بن سعید عمری، علی بن جعفر و محمد بن حسن صفار به چشم می خورند.

علاوه بر تربیت این شاگردان، گاهی چنان مشکلات و تنگناهایی برای مسلمانان پیش می آمد که جز حضرت عسکری علیه السلام کسی از عهده حل آن ها بر نمی آمد. امام علیه السلام در این گونه مواقع، در پرتو علم امامت، با یک تدبیر فوق العاده، بن بست را می شکست و مشکل را حل می کرد. برای این مطلب می توان دو نمونه ذکر کرد:

اسحاق کندی فیلسوف عراق بود. او به تألیف کتابی پرداخت که قرآن دارای تناقض است و برای نوشتن آن چنان سرگرم و مشغول شد که از مردم کناره گرفت و به تنهایی در خانه خویش به این کار مبادرت می ورزید تا این که یکی از شاگردان او به محضر امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شد. امام علیه السلام به او فرمود: آیا در میان شما یک مرد رشید و جوانمرد پیدا نمی شود که استاد شما را از این کاری که شروع کرده منصرف سازد؟!

عرض کرد: ما از شاگردان او هستیم، چگونه می توانیم در این کار یا کارهای دیگر بر او اعتراض نماییم! امام علیه السلام فرمود: آیا آنچه بگویم به او می رسانی؟ گفت: آری. فرمود: «نزد او برو و با او انس بگیر و او را در کاری که می خواهد انجام دهد یاری نما، آن گاه بگو سؤالی دارم آیا می توانم از شما بپرسم؟ به تو



ایجاد شبکه ارتباطی با شیعیان

در زمان امام عسکری علیه السلام تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی گسترش و شیعیان در نقاط فراوانی تمرکز یافته بودند. شهرها و مناطقی مانند: کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه (آوه)، مدائن، خراسان، یمن ری آذربایجان، سامرا، جرجان و بصره از پایگاه‌های شیعیان به شمار می‌رفتند. در میان این مناطق، به دلائلی، سامرا، کوفه بغداد قم و نیشابور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. [طبسی، شیخ محمد جواد، حیاة الامام العسکری، ط ۱، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ه. ش، س ۲۲۳ - ۲۲۶ و نیز زر. ک به: الشیخ محمد حسین المظفر تاریخ الشیعة، قم، مکتبه بصیرتی، صفحات: ۶۲، ۷۸، ۱۰۲.]

گسترده‌ی و پراکنده‌ی مراکز تجمع شیعیان، وجود سازمان ارتباطی منظمی را ایجاب می‌کرد تا پیوند شیعیان را با حوزه امامت از یک سو و ارتباط آنان را با همدیگر از سوی دوم برقرار سازد و از این رهگذر، آنان را از نظر دینی و سیاسی رهبری و سازماندهی کند.

این نیاز، از زمان امام نهم علیه السلام احساس می‌شد. در سیره آن حضرت علیه السلام، امام دهم علیه السلام و امام یازدهم علیه السلام تشکیل شبکه ارتباطی وکالت و نصب نمایندگان در مناطق گوناگون، به منظور برقراری ارتباط با شیعیان تشکیل گردید. به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، امام عسکری علیه السلام نمایندگان از میان چهره‌های درخشان و شخصیت‌های برجسته شیعیان، برگزیده، در مناطق متعدد منصوب کرده و با آنان در ارتباط بود و از این طریق پیروان تشیع را در همه مناطق زیر نظر داشت. از میان این نمایندگان، می‌توان از «ابراهیم بن عبده»، نماینده امام در «نیشابور»، یاد کرد.

پیک‌ها و نامه‌ها

علاوه بر شبکه ارتباطی وکالت، امام علیه السلام از طریق اعزام پیک‌ها نیز با شیعیان و پیروان خود ارتباط برقرار می‌ساخت و از این رهگذر مشکلات آنان را برطرف می‌کرد. در این زمینه، به عنوان نمونه، می‌توان از فعالیت‌های «ابوالادیان»، یکی از نزدیک‌ترین یاران امام علیه السلام یاد کرد. [ابو الادیان علی بصری، در اواخر قرن سوم هجری در گذشته و کنیه او در اصل «ابوالحسن» بوده است، نامبرده به این جهت به ابوالادیان شهرت یافته بود که با پیروان تمام دینها مناظره می‌کرد و مخالفین را مجاب می‌نمود (مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الأدب، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۷ ه. ش، ج ۷، ص ۵۷۰).] او نامه‌ها و پیام‌های امام علیه السلام را به پیروان آن حضرت علیه السلام می‌رساند، و متقابلاً نامه‌ها، و سؤال‌ها، مشکلات، خمس و دیگر وجوه ارسالی شیعیان را دریافت نموده و در سامرا به محضر امام عسکری علیه السلام می‌رساند.

گذشته از پیک‌ها، امام علیه السلام از طریق مکاتبه نیز، با شیعیان ارتباط برقرار می‌ساخت و از این رهگذر آنان را زیر چتر هدایت خویش قرار می‌داد.

حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان

یکی دیگر از موضع‌گیری‌های امام عسکری علیه السلام حمایت و پشتیبانی مالی از شیعیان، به ویژه از یاران خاص و نزدیک آن حضرت، بود. با یک مطالعه در زندگانی آن حضرت علیه السلام، این مطلب به خوبی آشکار می‌شود که گاهی برخی از یاران امام علیه السلام، از تنگنای مالی، در محضر امام علیه السلام شکوه می‌کردند و حضرت علیه السلام، گرفتاری مالی آنان را برطرف می‌ساخت و گاه حتی پیش از آن‌که اظهار کنند، امام علیه السلام مشکل آنان را برطرف می‌کرد. این اقدام امام علیه السلام مانع از آن می‌شد که آنان زیر فشار مالی، جذب دستگاه حکومت عباسی شوند. در این زمینه به دو مورد ذیل یاد می‌شود:

«ابو هاشم جعفری» می‌گوید: از نظر مالی در مضیقه بودم. خواستم وضع خود

را طی نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام بنویسم، ولی خجالت کشیدم و صرف‌نظر کردم. وقتی که وارد منزل شدم، امام صد دینار برای من فرستاد و طی نامه‌ای نوشت: هر وقت احتیاج داشتی، خجالت نکش و پروا مکن و از ما بخواه که به خواست خدا به مقصود خود می‌رسی. [شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۴۳ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۹ - مسعودی، اثبات الوصیة، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۳ ه. ق، ص ۲۴۲ - سید محسن امین، اعیان الشیعة، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۴۰ - طبرسی، اعلام الوری، ط ۳، دار الکتب الاسلامیة، ص ۳۷۲ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۱، ص ۵۰۸.]

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: تهیدست شدیم، پدرم گفت: با هم خدمت امام حسن عسکری علیه السلام برویم که به جود و بخشش شهرت دارد. گفتم: او را می‌شناسی گفت: نه، و او را ندیده ام.

با هم به راه افتادیم، در بین راه، پدرم گفت: چقدر نیازمندیم که برای ما پانصد درهم دستور دهد، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای پرداخت بدهی و صد درهم برای مخارج دیگر. من پیش خود گفتم کاش برای من هم سیصد درهم دستور دهد که با صد درهم آن چارپایی بخرم و صد درهم برای مخارج و صد درهم نیز برای لباس باشد و به شهرهای (همدان و قزوین) بروم.

هنگامی که به خانه امام علیه السلام رسیدیم غلام آن حضرت بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد شوند، چون وارد شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: ای علی! چه شده که تا کنون نزد ما نیامدی؟

پدرم گفت: شرم داشتم با این حال شما را ملاقات نمایم. وقتی بیرون آمدیم غلام آن حضرت نزد ما آمد و به پدرم کیسه پولی داد و گفت: این پانصد درهم است، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای پرداخت بدهی و صد درهم برای مخارج و به من کیسه دیگری داد و گفت: این سیصد درهم است. صد درهم برای خرید چارپا و صد درهم برای لباس و صد درهم برای مخارج!

تقویت و توجیه سیاسی رجال و عناصر مهم شیعه

از جالب‌ترین فعالیت‌های سیاسی امام عسکری علیه السلام تقویت و توجیه سیاسی رجال مهم شیعه در برابر فشارها و سختی‌های مبارزات سیاسی، در جهت حمایت از آرمان‌های بلند تشیع بود. از آن جا که شخصیت‌های بزرگ شیعه در فشار بیشتری بودند، امام علیه السلام به تناسب مورد، هر یک از آنان را به نحوی دلگرم و راهنمایی می‌کرد و روحیه آنان را بالا می‌برد تا میزان تحمل و صبر و آگاهی آنان در برابر فشارها، تنگناها و فقر و تنگدستی‌ها فزونی یابد و بتوانند مسئولیت بزرگ اجتماعی و سیاسی و وظایف دینی خود را به خوبی انجام دهند.

«محمد بن حسن بن میمون» می‌گوید: نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق علیه السلام نفرموده که: فقرا با ما بهتر از توانگری با دیگران است و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام در پاسخ نوشت:

«هرگاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آن‌ها را به فقر گرفتار می‌کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در می‌گذرد. همچنان که پیش خود گفته‌ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می‌شوند. هر کس



ویژه نامه شهادت امام حسن عسکری (ع)



«احمد بن اسحاق! اگر پیش خدا و امامان محترم نبودی، این پسر مرا به تو نشان نمی‌دادم، او همانم و هم کنیه رسول خدا است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. او در میان این امت (از نظر طول غیبت) همچون «خضر» و «ذوالقرنین» است، او غیبتی خواهد داشت که (در اثر طولانی بودن آن) بسیاری به شك خواهند افتاد و تنها کسانی که خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته و توفیق دعا جهت تعجیل قیام و ظهور او می‌بخشد، از گمراهی نجات می‌یابند». [صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعة) لجماعة المدرسين، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۸۴ (باب ۳۸)].

شهادت امام (ع) و توطئه های بی ثمر

معتمد عباسی که همواره از محبوبیت و نفوذ معنوی امام (ع) در جامعه نگران بود، چون دید توجه مردم به امام (ع) روز به روز بیشتر می‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثیر معکوس دارد، سرانجام به همان شیوه مزورانه دیرینه متوسل شد و امام (ع) را پنهانی مسموم ساخت.

دانشمند نامدار جهان تشیع، «طبرسی»، می‌نویسد: بسیاری از دانشمندان ما گفته اند: امام عسکری (ع) بر اثر مسمومیت به شهادت رسید، چنان که پدرش و جدش و همه امامان، با شهادت از دنیا رفته اند. [اعلام الوری، الطبعة الثالثة، دار الکتب الاسلامیة، ص ۳۶۷]. «کفعمی»، دانشمند معروف شیعه، می‌گوید: او را «معتمد» مسموم ساخت [حاج شیخ عباس قمی، الانوار البهیة، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۶۲]. و «محمد بن جریر بن رستم»، از دانشمندان شیعی در قرن چهارم، معتقد است که: امام عسکری (ع) در اثر مسمومیت به درجه شهادت رسید. [دلائل الامامة، نجف، منشورات المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ هـ. ق، ص ۲۲۳].

یکی از نشانه های شهادت امام (ع) توسط دربار عباسی، تحرك ها و تلاش های فوق العاده ای بود که معتمد عباسی در روزهای مسمومیت و شهادت امام (ع)، برای عادی جلوه دادن مرگ آن حضرت (ع) از خود نشان داد.

«ابن صباغ مالکی»، یکی از دانشمندان اهل سنت، از قول «عبید الله بن خاقان»، یکی از درباریان عباسی می‌نویسد:

«هنگام درگذشت ابو محمد حسن بن علی عسکری (ع) معتمد، خلیفه عباسی حال مخصوصی پیدا کرد که ما از آن شگفت زده شدیم و فکر نمی‌کردیم چنین حالی در او (که خلیفه وقت بود و قدرت را در دست داشت) دیده شود. وقتی «ابو محمد» (امام عسکری) رنجور شد، پنج نفر از اطرافیان خاص خلیفه که همه از فقیران درباری بودند، به خانه او گسیل شدند. معتمد به آنان دستور داد در خانه ابو محمد بمانند و هرچه روی می‌دهد به او گزارش کنند، نیز عده ای را به عنوان پرستار فرستاد تا ملازم او باشند. به «قاضی بن بختیار» فرمان داد ده نفر از معتمدین را انتخاب کند و به خانه ابو محمد بفرستد و آنان هر صبح و شام نزد او بروند و حال او را زیر نظر بگیرند. دو یا سه روز بعد به خلیفه خبر دادند حال ابو محمد سخت تر شده و بعید است بهتر شود. خلیفه دستور داد شب و روز ملازم خانه او باشند و آنان پیوسته ملازم خانه آن بزرگوار بودند تا پس از چند روزی رحلت فرمود. وقتی خبر درگذشت آن حضرت پخش شد، سامرا به حرکت درآمد و سراپا فریاد و ناله گردید و بازارها تعطیل و مغازه ها بسته شد. بنی هاشم، دیوانیان، امرای لشکر، قاضیان شهر، شعرا، شهود و گواهان و سایر مردم برای شرکت در مراسم تشییع حرکت کردند، سامرا در آن روز یاد آور صحنه قیامت بود.

وقتی جنازه آماده دفن شد، خلیفه برادر خود، «عیسی بن متوکل»، را فرستاد

ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقریب به خدا) با ما است و کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت». [ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۵ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمة، تبریز مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۱۱].

نمونه دیگر در این زمینه نامه ای که امام عسکری (ع) به «علی بن حسین بن بابویه قمی»، یکی از فقهای بزرگ شیعه، نوشته است. امام (ع) در این نامه پس از ذکر یک سلسله توصیه ها و رهنمودهای لازم، چنین یادآوری می‌کند: «صبر کن و منتظر فرج باش که پیامبر (ص) فرموده است: برترین اعمال امت من انتظار فرج است. شیعیان ما پیوسته در غم و اندوه خواهند بود تا فرزندم (امام دوازدهم) ظاهر شود؛ همان کسی که پیامبر بشارت داده که زمین را از قسط و عدل پر خواهد ساخت، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. ای بزرگ مرد و مورد اعتماد و فقیه من! صبر کن و شیعیان مرا به صبر فرمان بده! زمین از آن خدا است و هر کسی از بندگانش را که بخواهد، وارث (حاکم) آن قرار می‌دهد. فرجام نیکو، تنها از آن پرهیزگاران است. سلام و رحمت خدا و برکات او بر تو و بر همه شیعیان باد!» [ابن شهر آشوب، همان کتاب، ج ۴، ص ۴۲۵ - حاج شیخ عباس قمی، الأنوار البهیة، مشهد، کتابفروشی جعفری، ص ۱۶۱ - تنمة المنتهی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ هـ. ق، ص ۲۹۹ با اندکی اختلاف در الفاظ].

آماده سازی شیعیان برای دوران غیبت

از آن جا که غائب شدن امام و رهبر هر جمعیتی، یک حادثه غیر طبیعی و نامأنوس است و باور کردن آن و نیز تحمل مشکلات ناشی از آن برای نوع مردم دشوار می‌باشد، پیامبر اسلام (ص) و امامان پیشین به تدریج مردم را با این موضوع آشنا ساخته و افکار را برای پذیرش آن آماده می‌کردند.

این تلاش در عصر امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) که زمان غیبت نزدیک می‌شد، به صورت محسوس تری به چشم می‌خورد. چنان که امام هادی (ع)، اقدامات خود را نوعاً توسط نمایندگان انجام می‌داد و کمتر شخصاً با افراد تماس می‌گرفت.

این معنا در زمان امام عسکری (ع) جلوه بیشتری یافت؛ زیرا امام (ع) از یک طرف، با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی (ع) او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می‌داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز به روز محدودتر و کمتر می‌شد، به طوری که حتی در خود شهر سامرا به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می‌داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آمده می‌ساخت.

«احمد بن اسحاق»، یکی از یاران خاص و گرانقدر امام (ع)، می‌گوید: به حضور امام عسکری (ع) رسیدم می‌خواستم درباره امام بعد از او بپرسم، حضرت پیش از سؤال من فرمود:

«ای احمد بن اسحاق! خداوند از زمانی که آدم را آفریده تا روز رستاخیز، هرگز زمین را از «حجت» خالی نگذاشته و نمی‌گذارد. خداوند از برکت وجود «حجت» خود در زمین، بلا را از مردم جهان دفع می‌کند و باران می‌فرستد و برکات نهفته در دل زمین را آشکار می‌سازد».

عرض کردم: پیشوا و امام بعد از شما کیست؟ حضرت (ع) به سرعت برخاست و به اطاق دیگر رفت و طولی نکشید که برگشت، در حالی که پسر بچه ای را که حدود سه سال داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده می‌درخشید به دوش گرفته بود، فرمود:



شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ویژه نامه



(روغن فروش) معروف شده بود. [و «حسن بن علی» معروف به «سلمه» پیشاپیش آن ها قرار داشتند.

وقتی که به حیاط خانه وارد شدیم، جنازه «امام عسکری علیه السلام» را کفن کرده و در تابوت گذاشته بودند. جعفر پیش رفت تا بر جنازه امام علیه السلام نماز گزارد. وقتی که خواست تکبیر نماز را بگوید، ناگاه کودکی گندمگون و سیاه موی که دندان های پیشینش قدری با هم فاصله داشت، بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را کنار کشید و گفت: عمو! کنار برو، من باید بر پدرم نماز بخوانم. جعفر، در حالی که قیافه اش دگرگون شده بود، کنار رفت. آن کودک بر جنازه امام علیه السلام نماز خواند و حضرت را در خانه خود در کنار قبر پدرش امام هادی علیه السلام دفن کردند.

بعد همان کودک رو به من کرد و گفت: ای مرد بصری! جواب نامه را که همراه تو است بده! جواب نامه ها را به وی دادم و با خود گفتم: این دو نشانه (نماز بر جنازه و خواستن جواب نامه ها)، حالا فقط همیان مانده. آن گاه پیش جعفر آمدم و دیدم سر و صدایش بلند است. «حاجز و شأ» که حاضر بود به جعفر گفت: آن کودک کی بود؟! او می خواست با این سؤال جعفر را (که بی خود ادعای امامت می کرد) محکوم کند. جعفر گفت: والله تا به حال او را ندیده ام و نمی شناسم!

در آن جا نشسته بودیم که گروهی از اهل «قم» آمدند و از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند، و چون دانستند که امام علیه السلام رحلت فرموده است، گفتند: جانشین امام کیست؟ حاضران جعفر را نشان دادند. آن ها به جعفر سلام کرده تسلیت و تهنیت گفتند و اظهار داشتند: نامه ها و پول هایی آورده ایم، بفرمایید: نامه ها را چه کسانی نوشته اند و پول ها چقدر است؟ جعفر از این سؤال برآشفته و برخاست و در حالی که گرد جامه های خود را پاک می کرد، گفت: این ها از ما انتظار دارند علم غیب بدائیم! در این میان خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: نامه ها از فلان کس و فلان کس است و در همیان هزار دینار است که ده تا از آن ها را آب طلا داده اند.

نمایندگان مردم قم نامه ها و همیان را تحویل داده و به خادم گفتند: هر کس تو را برای گرفتن همیان فرستاده، او امام است. [صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعة) لجماعة المدرسين بقم، ۱۴۰۵ هـ. ق، ص ۴۷۵.]

تلاش های بی ثمر

«معمد» عباسی که با شهادت امام عسکری علیه السلام به خیال خام خویش، به مقصد و مراد خود رسیده بود، تصور می کرد دیگر خطری سر راه حکومت خودکامه وی وجود ندارد، ولی برای اطمینان خاطر خود دست به اعمال دیگری زد که نشانه جاه طلبی و عمق نگرانی او از ناحیه فرزند امام علیه السلام بود. او به عده ای مأموریت داد که وارد منزل امام علیه السلام شوند و اثاثیه حضرت را کاملاً بازرسی کرده آن ها را مهر و موم نمایند.

از طرف دیگر، چون شنیده بود که از حضرت عسکری علیه السلام فرزندی باقی مانده، در صدد یافتن او برآمد و دستو داد عده ای از قابله ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه نمایند و اگر آثار حملی در آنان مشاهده شد، گزارش کنند. نقل شده است که یکی از قابله ها به کنیزی ظنین شد و از طرف خلیفه دستور داده شد که آن کنیز را در محلیل تحت نظر قرار بدهند و «نحریر» (یکی از درباریان، و پیشکار مخصوص خلیفه) همراه عده ای از زنان مراقب حلالو باشند تا صدق و کذب گزارش معلو گردد. مدت دو سال آن کنیز تحت نظر بود ولی سرانجام اثری از حمل ظاهر نشد و کذب گزارش روشن گشت! [کلینی،

تا بر جنازه آن حضرت علیه السلام نماز بگزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز روی زمین گذاشتند، عیسی نزدیک رفت و صورت آن حضرت علیه السلام را باز کرد. به علویان و عباسیان و قاضیان و نویسندگان و شهود نشان داد و گفت: این «ابو محمد عسکری» است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان از خدمتگزاران خلیفه نیز شاهد بوده اند!! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند، و فرمان داد برای دفن ببرند. [الفصول المهمة، چاپ قدیم، ص ۳۰۷ - ۳۰۸. این قضیه را مرحوم شیخ مفید در ارشاد و فتال نیشابوری در روضه الواعظین و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی الاربلی از قول احمد پسر عبد الله بن خاقان نقل کرده اند. این گزارش نشان می دهد که امام در جامعه چه موقعیتی داشته و حکومت عباسی چرا نگران بوده است و نیز روشن می کند که خلیفه از برملا شدن مسمومیت و قتل امام تا چه حد وحشت داشته است و لذا با زمینه سازی قبلی کوشیده است شهادت امام را مرگ طبیعی قلمداد کند.]

البته این نماز جنبه تشریفاتی داشت و طرحی بود که رژیم حاکم برای لوث کردن ماجرای شهادت امام ریخته بود و چنان که در میان دانشمندان شیعه مشهور است، حضرت مهدی علیه السلام به طور خصوصی بر جنازه پدر بزرگوارش، امام عسکری علیه السلام نماز گزارد. [صدوق، کمال الدین، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، (التابعة) لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۰۵ هـ. ق، باب ۴۳، ص ۴۷۵ - مجلسی، بحار الأنوار، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلامية، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۳۲ - ۳۳۳.]

تلاش مذبوحانه جعفر کذاب

«ابوالادیان» می گوید: من از خدمتگزاران امام عسکری علیه السلام بودم و نامه ها آن حضرت را به شهرها می بردم. در مرضی که امام علیه السلام با آن از دنیا رفت، به خدمتش رسیدم. حضرت نامه هایی نوشت و فرمود: این ها را به «مدائن» می بری، پانزده روز در سامرا نخواهی بود، روز پانزدهم که داخل شهر شدی، خواهی دید که از خانه من ناله و شیون بلند است و جسد مرا در محل غسل گذاشته اند.

گفتم: سرور من! اگر چنین شود، امام بعد از شما کیست؟ فرمود: هر کس به جنازه من نماز گزارد، قائم بعد از من، او است. گفتم: نشانه دیگری بفرمایید. فرمود: هر کس از آنچه در میان همیان (کمر بند) است خبر دهد، او امام بعد از من است. هیبت و عظمت امام علیه السلام مانع شد که بپرسم: مقصود از آنچه در همیان است چیست؟

من نامه های آن حضرت علیه السلام را به «مدائن» بردم و جواب آن ها را گرفته و روز پانزدهم وارد سامرا شدم، دیدم همان طور که امام علیه السلام فرموده بود، از خانه امام علیه السلام صدای ناله بلند است. نیز دیدم برادرش «جعفر» (کذاب) در کنار خانه آن حضرت نشسته و گروهی از شیعیان، اطراف او را گرفته به وی تسلیت و به امامتش تبریک می گویند!

من از این جریان یگه خوردم و با خود گفتم: اگر جعفر امام باشد، پس وضع امامت عوض شده است، زیرا من با چشم خود دیده بودم که جعفر شراب می خورد و قمار بازی می کرد و اهل تار و طنبور بود. من هم جلورفته و رحلت برادرش را تسلیت و امامتش را تبریک گفتم، ولی از من چیزی نپرسید!

در این هنگام «عقید»، خادم خانه امام علیه السلام، بیرون آمد و به جعفر گفت: جنازه برادرت را کفن کردند، بیایید نماز بخوانید. جعفر وارد خانه شد. شیعیان در اطراف او بودند. «سَمَان» [مقصود، عثمان بن سعید عمری از یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام است که به مناسبت شغلش که روغن فروشی بود، به سَمَان



شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

ویژه نامه



اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۲۹. در این هنگام معتمد برای آن که وانمود کند که از امام عسکری علیه السلام فرزندى باقى نمانده و شیعیان از وجود امام بعدى نومید گردند، دستور داد میراث آن حضرت علیه السلام میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شود، [کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۵۰۵ - مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ هـ. ق، ج ۵۰، ص ۳۲۹]. ولی شیعیان همچنان عقیده داشتند که از امام علیه السلام فرزندى باقى مانده است که امامت را به عهده دارد، [علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ هـ. ق، ج ۳، ص ۱۹۹ - فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ط ۱ بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ. ق، ص ۲۷۶]. زیرا تعدادی از آنان فرزند خردسال امام علیه السلام را قبلاً دیده بودند.

رتبه تواضع: من تواضع فى الدنیا لإخوانه فهو عندالله من الصّٰدِیقِین و من شیعة علی بن ابیطالب علیه السلام حقاً کسی که در دنیا نسبت به برادرانش متواضع باشد، نزد خداوند از صدّیقین به شمار می رود و او از شیعیان واقعی علی بن ابیطالب علیه السلام است. (احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۷) نشانه تواضع:

مِنَ التَّوٰضِعِ، السَّلَامِ عَلَىٰ كُلِّ مَنْ تَمَرَّ بِهِ وَ الْجُلُوسِ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ سَلَامِ كَرْدَنِ بَرَهْرکِسى که از پیش او می گذری و نشستن در جایى که بالای مجلس نیست، از تواضع و فروتنی است.

(تحف العقول، ص ۳۶۲) پرهیز از جدال و شوخی: لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِخَ فَيُجْتَرَأَ عَلَيْكَ جِدَالِ مَكْنِ که ارزشت می رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند. (تحف العقول، ص ۴۸۶)

نزدیکتر به اسم اعظم: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللّٰهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ به اسم اعظم خدا، نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۸۹)

همسایه بد: مِنَ الْفَوَاقِرِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارٍ إِنْ رَأَى حَسَنَةً أَطْفَأَهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَفْشَاهَا یکی از بلاهای کمرشکن همسایه ای است که چون خوبی ببیند پنهانش سازد و چون بدی ببیند فاشش نماید. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۹۱)

کلید هر بدی: الْأَعْصَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ خَشْمِ کلید هر بدی است. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۹۳)

منابع:

- اثبات الوصية (مسعودی)
- احتجاج (طبرسی)
- احقاق الحق (نورالله شوشتری)
- ارشاد (مفید)
- اعلام الوری (طبرسی)
- اعیان الشیعة (سید محسن امین)
- اصول کافی (کلینی)
- انوارالبهیة (شیخ عباس قمی)
- بحارالانوار (مجلسی)
- تاریخ الشیعة (الشیخ محمد حسین المظفر)
- تحف العقول (حزّانی)
- حیة الامام العسکری (شیخ محمد جواد طبسی)
- دلائل الامامة (علی بن عیسی الاربلی)
- ریحانة الأدب (محمد علی مدرس تبریزی)
- روضه الواعظین (فتال نیشابوری)
- الفصول المهمّة (محمد بن حسن حرعاملی)
- کشف الغمّة (علی بن عیسی الاربلی)
- کمال الدین (صدوق)
- مناقب آل أبی طالب (ابن شهر آشوب)

۱۰ حدیث از امام حسن عسکری علیه السلام

ارزش تفکر:

لیست العبادة كثرة الصیام والصلاة، و ائمة العبادة كثرة التفکر فی امر الله عبادت به زیاد روزه گرفتن و نماز خواندن نیست؛ بلکه عبادت این است که در امر (مخلوقات) خداوند بسیار تفکر شود. (تحف العقول، حزّانی، ص ۳۶۲)

کم آسایش ترین مردم:

أَقْلُ النَّاسِ رَاحَةً الْحَقُودُ

شخص کینه ای، کم آسایش ترین مردم است. (تحف العقول، ترجمه حسن زاده، ص ۸۹۳)

منزلت مؤمن:

المؤمن بركة على المؤمن و حجة على الكافر

مؤمن برای مؤمن، برکت است و برای کافر، اتمام حجّت. (تحف العقول، حزّانی، ص ۳۶۳)

چقدر زشت است برای مومن ...:

ما اقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذله

چقدر زشت است برای مؤمن که دلبستگی به چیزی داشته باشد که موجب خواری و ذلت او شود. (تحف العقول، حزّانی، ص ۳۶۴)

بهترین صفات:

خصلتان لیس فوقهما شیء: الايمان بالله و نفع الأخوان

چیزی بالاتر از دو خصلت ایمان به خداوند و رساندن سود به برادران نیست. (تحف العقول، حزّانی، ص ۳۶۳)

شرک

الاشراك فى الناس، أخفى من ديبب التمل على المسح الأسود فى اللیلة المظلمة

شرک ورزیدن در میان مردم، از حرکت مورچه (که بسیار آرام و نامحسوس است) در شب تاریک بر روپوش سیاه، نهان تراست. (تحف العقول، ص ۳۶۱)؛ کشف الغمّة، ص ۴۲۰)

تواضع

التّواضع نعمة لا یخسدها علیّه

تواضع، نعمتی است که کسی بر آن رشک نمی ورزد. (تحف العقول، ص ۳۶۳)

عاشوراء مهر ما سیرت

قال الإمام العسکری (عليه السلام):

مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ

زشت است برای مؤمن، دل بستگی به آنچه او را خوار کند

